

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعبدی بودن نماز استسقاء

تلمیذ: مسئله صلاة استسقاء که می‌خوانند چگونه است؟ و احياناً بارانی هم نمی‌آید؟
و آیا در جایی که اصلاً احتمال بارانی نیست باید خوانده شود؟

استاد: آنچه که ما در شرع داریم تعبد مکلفین به

اتیان این فریضه به همین کیفیت و به همان نحوه‌ای

است که با رعایت موازین و مستحبات و اینها در آن

درج شده است. این یک حکم فقهی و تکلیفی است

که باید به این مسئله پرداخته شود و چه‌بسا در بعضی

از اوقات حتی ممکن است که باران هم نیاید و لکن

تکلیف بر اتیان به صلاة استسقاء هست. بعضی‌ها

این مسئله صلاة استسقاء را بیش از آنکه مشروعیت

و اولویت آن را مرتبط به شارع بدانند، این را به

خودشان برمی‌گردانند لذا از اینکه یک وقتی بروند

نماز استسقاء بخوانند و باران نیاید استیحاش دارند.

من یادم هست در بعضی از نوشته‌هایی

- خاطرات مربوط به یکی از آقایان بود که البته مدتی

است که فوت کردند - می‌خواندم که در آنجا نوشته

بود:

ما در فلان جا بودیم و مدت‌ها باران نیامد و مردم هم نگران بودند لذا بعضی‌ها پیش ما آمدند و از ما درخواست کردند که صلاة استسقاء بخوانیم و ما استنکاف کردیم و دلیلش هم این بود که اگر ما نماز بخوانیم و باران نیاید، این ضعف شیعه تلقی خواهد شد که در جایی که اکثر اهالی سنی مذهب هستند، شیعه بیاید نماز بخواند و بعد هم باران نیاید!

ببینید یک فقیه نظرش نسبت به احکام چگونه

است! چقدر باید ما از مسئله دور و پرت باشیم که

شارع وقتی که تکلیف به صلاة استسقاء می‌کند، به

ما مربوط نیست که [باران] می‌آید یا نمی‌آید! ما باید

دیدگاه اهل معرفت و توحید را در این مورد ببینیم

که اهل معرفت اصلاً از خود، خودی و استقلالی

نمی‌بینند که بگویند که بر صلاة استسقاء، آن

استسقاء مترتب می‌شود یا نمی‌شود بلکه می‌گویند:

شارع حکم به استحباب صلاة استسقاء کرده است

والسلام، تمام شد، ما باید بخوانیم! [باران] نمی‌آید

به ما مربوط نیست! مگر ما قیّم دین هستیم!؟!

ببینید اینها همه مسائلی است که ریشه در نفس

دارد و بعد کار دست [انسان] می‌دهد یعنی فقط

مسئله به صلاة استسقاء منتهی نمی‌شود بلکه قضیه

به مسائل اجرایی و بعضی از فتاوی بسیار مهم و

حیاتی برمی‌گردد که شخص خود را متولی اسلام

می‌داند و برای اینکه کم نیآورد از بعضی از مسائل

مهم استنکاف می‌کند! متولی اسلام بنده و

جناب عالی نیستیم، متولی یک نفر هست و آن هم امام
زمان علیه السلام است و غائب است، تمام شد و
رفت. متولی دین امام زمان است نه بنده و امثال بنده!
همه ما وسائط هستیم و وسائلی هستیم که به مقدار
تقرب به آن مرتبه، ما فقط آگاهی داریم. ولایت
نداریم! ولایت فقط برای اوست.

ولی حقیقی دین

ولایت بر دین و ولایت بر شرع فقط اختصاص
به صاحب الأمر دارد و بس، تمام! ما به میزان قرب
به آن ساحت و حریم اطلاع داریم که در آنجا چه
خبر است! یک کسی خیلی اطلاع دارد و اطلاعش،
اطلاع به عنوان وحدت و عینیت است و آن شخصی
است که عارف بالله و ولی الهی باشد و مستنبط
احکام از مبدأ باشد، این فرد طبعاً به واسطه قرب و
وحدتی که دارد؛ وحدت در مسیر و در تجلی و
مجلی، به واسطه این وحدت آنچه را که منشأ از عالم
ملاکات هست همان طور تشخیص می دهد و حالا یا
مصلحت در اظهار دارد یا ندارد ولی بالأخره در
تشخیص حرفی نیست. ولی بعضی ها نه، **علی**
حسب المراتبهم التشکیکیّة اینها به آن میزان قرب

دارند و آن کسی که از مرحله دور باشد و پرت باشد فتاوی خلاف **ما أنزل الله** می دهد چنان که مشاهده می شود که چه مسائلی هست و آن کسی که نزدیک تر باشد نزدیک تر! ولی باز این مصون از خطا و اشتباه نیست. ما فقط همین هستیم؛ یعنی فقط کاری که یک فرد به عنوان یک عالم دین انجام می دهد فقط [براساس] اطلاع خود و اطلاع دیگران است بس! نه ولایتی دارد و نه وکالتی دارد و نه وصایتی دارد، هیچ! هیچی ندارد بلکه تبلیغ می کند.

یک دفتر آگهی روزنامه را ندیده اید؟! پیش او می آیند و می گویند: آقا برای ما فلان آگهی را در روزنامه بزن، می خواهیم این مغازه را بفروشیم یا می خواهیم یک مغازه بخریم یا فلان دستگاه را نیاز داریم، کارش این است و فقط نشسته است، و با آن شخص ارتباطی ندارد. می گوید: آقا پول آگهی این قدر است و پس فردا هم در روزنامه [چاپ می شود]، همین! دیگر نه از طرف او وکیل است و نه ولی است، هیچی نیست. در دفتر نشسته است و آگهی می دهد، در همین مقدار! کار ما فقط همین است؛ کار ما این است که در دفتر نشسته ایم و به افراد

آگهی می‌دهیم که مطلب این است، حالا باران نیامد
لعلّ اینکه امام زمان علیه‌السّلام نخواهد الآن در
فلان‌جا باران بیاید، به ما چه ربطی دارد؟! چه
ارتباطی به ما دارد؟! مگر ما در اینجا قیم‌دین
هستیم؟! مگر ولیّ دین هستیم؟! ما در ارتباط با
احکام باید چه جایگاهی داشته باشیم؟! همین
جایگاه؛ فقط صرف اطلاع یافتن **کما هو هو علی**
حَسْبِ الاستعداد و الظرفية و السعة، این یک مسئله
است. طبعاً یکی به‌واسطه اطلاع بر مسائل و دوم هم
به‌واسطه آن تهذیب و نورانیت، پیدا می‌شود و اصلاً
مشخص است که هر مقدار مراقبه انسان بیشتر باشد،
بهتر می‌تواند به آن ملاک برسد. این مسئله هست! و
اما این قضیه نه، در این مسائل صرف‌نظر از این
قضیه، فقط باید یک چیز باشد [که همان صرف
اطلاع یافتن بر دین است].

شما که الآن در اینجا می‌گویید که اگر من بخوام
نماز بخوانم به‌عنوان یک عالم شیعه هستم و بعد اگر
باران نیاید این وهن شیعه است، به تو چه مربوط
است؟! چه ارتباطی به تو دارد؟! آیا خدا در وقتی که

تشریح کرده است گفته که اگر در شأن خود نمی‌دانی
که بر صلاة تو استسقای [مترتب] شود، نخوان؟!
بسیار خوب اگر این‌طور است هیچ کسی نباید
بخواند! غیر از امام زمان علیه‌السلام چه کسی در
شأن خود می‌بیند؟! هیچ کسی نمی‌بیند! همه باید
دنبال کارشان بروند. خدا که نگفته است که اگر در
شأن خودت نمی‌بینی [نخوان]، اگر تو واجد شرایط
هستی بخوان و اگر نیستی نخوان! خب [اگر این‌طور
باشد] آدم نمی‌خواند و می‌گوید: آقا ما نیستیم یعنی
حکم الهی در این ظرف تشریح نشده است و گفته
است که مستحب است امام جماعت بخواند و امام
جماعتی هم که در روایات داریم، همین ائمه
جماعات هستند؛ همین افراد صلحا هستند و همین
افراد اتقیا هستند، همین‌هایی که بالأخره شیعه هستند
با هزار خطا و اشتباه! همین‌ها هستند.^۱ این باید برود
بخواند و نیت خودش را خالص کند و با این قصد
برود که من کاره‌ای نیستم و تکلیفم را انجام می‌دهم،

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۴۷؛ من
لا یحضره الفقیه، ج ۱، باب صلاة الاستسقاء، ص ۵۲۴؛ انوار الملکوت، ج
۱، ص ۲۱۶.

به من چه مربوط است؟! به من چه ارتباط دارد؟!
اتفاقاً خیلی قضایا بود و نظایر این مسئله اتفاق
می افتاد و حتی در زمان ائمه هم اتفاق می افتاد که یک
نماز استسقایى خوانده می شد و [باران نمی آمد] و
مردم شروع به [اعتراض] می کردند، یک دفعه باران
شروع به آمدن می کرد و اصلاً قضیه از این رو به آن
رو می شد.^۱

در زمان مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری -
رحمة الله علیه - ایشان رفتند و دو مرتبه هم نماز
خواندند - مستحب است آدم دو مرتبه برود و
بخواند^۲ - و بعد هم مسخره می کردند و این
انگلیسی ها که اینجا بودند توپ و تانک ها را آماده
کرده بودند و خیال می کردند می خواهد تظاهرات
بشود و مردم علیه آنها [قیام کنند]! گفتند که آخر با
نماز [که] باران نمی آید که اینها بیرون رفته اند و
دارند نماز می خوانند. بعد که ایشان برگشتند، باران
آمده بود به حدی که نزدیک بود سیل راه بیفتد! در

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ۴۱؛ باب استسقاء المأمون
بالرضا علیه السلام...، ص ۱۶۷.

۲. مفتاح الكرامة، ج ۹، ص ۱۸۳؛ الحقائق الناضرة، ج ۱۰، ص ۴۹۵.

جایی که یک لکه ابر هم در آسمان در هیچ کجا دیده نمی شد! وسط تابستان بود، اصلاً خیلی عجیب بود! باید این مسئله در فقه مورد توجه قرار بگیرد که نماز باران خواندن، شواهدی دارد و شواهدش در اینجا و آنجاست و باید بر این اساس خوانده بشود. لذا در این مواردی که شما ذکر کردید [که] این از بحث فقهی خارج است، به یک معنای [این طور است] این داستانی است و مسائل اجتماعی است و می توانیم این را جزو مسائل اخلاقی به حساب بیاوریم و مثلاً جزو کرامات و از این گونه مسائل نسبت به اشخاص و اینها [به حساب بیاوریم] ولی مطلب بالاتر از حیطة کرامات است، در اینجا عرض بنده این است که چرا ما قضیه را به نفس تکلیف برنگردانیم؟! حالا شخص کرامتی داشته است خب فلان شخص هم داشته است! البته خیلی از این نماز بارانها بر اساس کرامت هم نبوده است یعنی گاهی در همین کشورهای سنی اتفاق می افتد که نماز می خوانند و باران هم می آید. بنده خودم یادم هست یک سال که من عمره مشرف بودم، گفتند که آنجا قحطی و فلان و این چیزهاست و درخواست شده بود که افراد [صلاة استسقاء]

بخوانند و اتفاقاً خود ما هم در همان نماز استسقاء که در مسجدالحرام بود حاضر شدیم و رفتیم نماز خواندیم. بعد از یک روز یا دو روز [باران آمد] که اصلاً برای خود ما عجیب بود که اهل تسنن نماز بخوانند باران می آید و ما می خوانیم نمی آید! قضیه چیست؟! خیلی عجیب است، باران آمد که [قطره های آن بزرگ بود] و اصلاً چیز عجیبی بود و آب راه افتاده بود و چه وضعی [شده بود] و مردم خیلی شادی می کردند. یادم هست که در خیابانها چه هلله ای می کردند و ماشینها بوق می زدند که باران آمده است! نماز باران خوانده بودند.

اینها مطالبی است که خلاصه نشان می دهد ما نباید در کار خدا فضولی کنیم و ما نباید تصور کنیم که محور عالم قرار گرفته ایم، مسئله این است! ما محوریت نداریم، ما فقط یک آگاه کننده هستیم همین، تمام شد! ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَٰغٌ﴾^۱ فقط همین است! خدا به آن کسی که پیغمبرش است

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۵۴. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۳۹:

ترجمه: «و بر عهده و پیمان پیغمبر نیست چیزی مگر رساندن [آشکارا].»
(محقق)

این را می‌گوید! ما آمدیم پا بالاتر از جای رسول‌الله می‌گذاریم و می‌گوییم: قوام دین به وجود ما بستگی دارد و اگر ما نباشیم دینی وجود ندارد، اگر ما نباشیم چیزی وجود ندارد! لذا گاهی اوقات اتفاق می‌افتد...
 یک بنده خدایی بود چندی پیش شنیده بودم که نماز استسقاء خوانده بود و [باران] نیامده بود، گفته بودند: دوباره بخوان! گفت: بابا یک دفعه رفتیم آبرویمان رفت دیگر نمی‌رویم، یکی دیگر برود! یک دفعه آبروی ما رفت یعنی چه؟! این همین است! نفس ما همین است که ما داریم دین را به خودمان مرتبط می‌کنیم، دین ارتباطی به ما ندارد! ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ﴾^۱ حضرت موسی می‌گوید: دین به من ارتباط ندارد به تو ارتباط ندارد ما به کوه سینا می‌رویم و برمی‌گردیم و همه خلق سامری می‌شوند و دنبال آن سامری [می‌روند] و سامری پرست می‌شوند! یک تغییر و تبدل پیدا می‌شود و مردم

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

ترجمه: «این جز آزمایش تو نیست و هرکه را خواهی بدان گمراه کنی و هرکه را خواهی هدایت کنی.» (محقق)

این طور می شوند، خب بشوند! مگر قرار بر این است که مردم از آن اول تا آخر همه سلمان باشند؟! نه آقا، پس این امتحان‌ها برای چیست؟! این بالا و پایین‌ها برای چیست؟! این نوسانات برای چیست؟! تا مردم مواردی را نبینند که آن موارد بتواند قابلیت این را داشته باشد که آنها را در آن مسیری که هستند نگاه دارند، پس از کجا بین کافر و مؤمن حدّ فاصل می آید؟! از کجا می آید؟! اگر قرار باشد با فرستادن هر پیغمبری ظفر و نصر و غلبه همراه باشد پس دیگر میزان برای ایمان و کفر از کجا برای انسان حاصل می شود؟! طرف تا پیش آن می آید یک نگاه می کند و فوت می کند مثل مارمولک می شود! آن یکی تا می آید چپ نگاه کند، یک نگاه می کند و سنگ می شود به دیوار! خب دیگر کافری نمی ماند، کسی نمی ماند! دیگر نه ابوسفیان می ماند و نه ابوجهل می ماند! می گویند تا به هرکسی نگاه کرد

خدا به حضرت ابراهیم علیه السّلام علم غیب داد و نگاه کرد [دید] دارند آنجا کار خلاف می کنند. گفت: خدایا نسل این فلان فلان شده‌ها که دارند

خلاف می‌کند را از دنیا بردار! آنجا را هم نگاه کرد
[و دید در آنجا هم کار خلاف می‌کند، همین کار را
انجام داد]. ندا آمد چه خبر است بابا؟! کمی
چشمانت را باز کردیم داری کل خلائق را از ما
می‌گیری! این را بگیر و آن را ببند و آن را فلان کن!
بنده‌های من همین هستند، پس من توبه را برای چه
گذاشتم؟! استغفار را برای چه کسی گذاشتم؟! اگر
این طور است در هر خانه‌ای نگاه می‌کند باید آن را
به هوا ببرد چون بالأخره کم خانه‌ای می‌ماند که ...!
علی می‌ماند و حوضش! خدا می‌گوید: چه شده
است چشمت را باز کردیم نمی‌توانی طاقت
بیاوری؟! ما این همه داریم نگاه می‌کنیم، ملائکه ما
دارند نگاه می‌کنند و چشم‌هایشان را می‌بندند! حالا
مسئله به این کیفیت است.

اهمیت مسئله خطیر فتوا دادن

این قضیه قضیه‌ای است که به خصوص برای یک
فقیه در مقام اجتهاد و خیلی خطرناک‌تر و خیلی
خطرناک‌تر در مقام افتاء [مهم است]، حالا اجتهاد

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۷۷.

برای خودش است ولی افتاء برای بقیه است. در مقام
افتاء باید مواظب باشد بر اینکه نه تنها دین ربطی به
او ندارد و به اندازه سر سوزنی ارتباط به او ندارد بلکه
همه در بست و صد درصد مربوط به صاحب العصر
است والسلام! یک سر سوزنی ارتباط به ما ندارد و
باید در مقام اجتهاد این را داشته باشد که ای امام
زمان، اینکه الآن من دارم این مدرک و این مرجع را
می بینم به خاطر این است که خودت گفتی بیایم و
بینم والا من نفهمم و جاهلم و هیچی سرّ نمی شود!
با این دید باید نسبت به مدارک و مراجع نگاه کرد
آن وقت او هم لطف می کند و یا عین یا نزدیک به
آنچه که مورد نظر اوست القاء می کند و دیگر سر از
آنجا در نمی آورد که بگوید که وقتی دخترها در
دانشگاه بروند برای اینکه دیگران نروند عیب ندارد
که حجابشان را بردارند! دست شما درد نکند!
عجب! یعنی همان که خود استعمار می خواهد و
همان که کفر می خواهد! ما داریم با دست خودمان
آنکه کفر می خواهد را انجام می دهیم، او هم همین را
می خواهد که بی حجابی و ولنگ و وازی باشد و

دربه‌دری باشد و هتک نوامیس و اینها باشد! یعنی
الآن اگر امام زمان علیه‌السلام حضور داشت فتوا
می‌داد: ای دختران مسلمان و شیعه در ترکیه! همه
چادرهایتان را بردارید خلاص، راحت شوید که
دیگر باکی بر شما نیست! زیرا اگر شما نروید آنجا
اشخاص دیگر می‌روند.^۱ فردا هم به همین ملاک
می‌گویند که شلواریتتان را در بیاورید که اگر
در بیاورید اشخاص دیگر در می‌آورند پس شما
زودتر از آنها در بیاورید! ملاک همین است دیگر؛
ملاک این است که دیگران [چه فکر می‌کنند]!
خودش هم مثل دیگران می‌شود! همه اینها به خاطر
دور بودن از ولایت است همه اینها به خاطر این است
که این مشکل و این معضل حل نشده است! ما در

۱. سایت آیه‌الله مکارم شیرازی، بخش استفتائات:

سؤال: وظیفه خواهران دانشجوی مسلمان ترکیه و دیگر کشورها نسبت به رعایت حجاب در دو فرض زیر چیست؟ ۱. شرط گذراندن تمام ترم‌های دانشجویی در دانشگاه‌های تحت مدیریت آنها، رعایت نکردن حجاب شرعی است. ۲. شرط اتمام چندترم باقیمانده از رشته خاصی در دانشگاه ترک حجاب است.

جواب: با توجه به اینکه اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی‌بندوبار و لامذهب پسته‌ای مهم را اشغال می‌کنند، به افراد متدین اجازه داده می‌شود که حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد رعایت نکنند، ولی در غیر آن موارد حتماً مراعات نمایند.

اینجا فقط باید صرف آگاهی و اطلاع را داشته باشیم
ولی خودمان را همه چیز می دانیم!

به طور کلی و به خصوص در مبانی فقهیه، این
مسئله اتفاقاً مسئله مهمی است که من این مطلب را
اگر خدا توفیق بدهد به دنبالش هستم و وعده سر
خرمن نیست و نبوده است و خودم پیگیر هستم!
مطالبی که به طور کلی تا به حال مطرح می شده است،
در کلیه مباحث نظری چه مباحث فقهی و [چه
مباحث فلسفی] این یک چیزی است که به نظر من
جای آن در فقه ما و در فلسفه ما خالی است و آن این
است که مسائل فقهی ما فقط یک مسائل و روند
خاص خودش را دارد که یک سری مدارکی هست
حالا آیات، سنت، روایات، رجال و امثال ذلک باشد
که این یک روندی دارد که شخص از یک نقطه به
نقطه دیگر می رسد و طبعاً در این سیر گاهی اوقات
به نتیجه می رسد و گاهی اوقات نتیجه خلاف برای
او حاصل می شود، در مسائل فلسفی هم همین طور
است.

یک سری مسائلی که فقط در جنبه فلسفه بحث

می‌کند و نسبت به مطالب فلسفی، خشک و دودوتا چهارتا جلو می‌آید و مطالب را دسته‌بندی می‌کند. البته این روشی بوده که تابه‌حال براین اساس بوده است. ما نسبت به مطالب دیگر یک هم‌چنین مسئله‌ای هم داریم.

تحول در بیان مسائل فلسفی

یکی از مسائلی که از مدت‌ها مورد نظر من بود و من می‌خواستم این را نسبت به مسائل فلسفی اعمال کنم - اگر خدا بخواهد و شاید یک مقداری از حجم اشتغالات ما کم شود ما به این قضیه پردازیم البته اگر خدا بخواهد - آن این است که مسائل فلسفی همراه با سایر جهات و آن حقایق خارجی نفس‌الأمری چه در مسائل تکوینی یا مسائل تشریحی و امثال ذلک مورد بررسی قرار بگیرد یعنی همراه با آن باید این مسائل مطرح باشد.

یک فیلسوفی که می‌خواهد نسبت به مسئله علت و معلول بررسی کند بدون اطلاع بر اعجاز انبیاء و خوارق عادات نمی‌تواند این مسئله را بررسی کند یعنی اگر یک شخصی بیاید و کنار ... بله، ممکن است یک شخصی بیاید و مسئله علیت را فقط از یک

دریچه یا در مقام استعداد و فعلیت همین طور یا به خصوص حالا در حرکت جوهری و اینها که در آنجا صحبت شد [مطرح کند]، اگر انسان بخواهد بررسی کند نمی تواند من حیث المجموع فقط و فقط براساس مشاهدات عینیّه روزمره خودش نگاه کند زیرا پدیده‌هایی که اتفاق می افتد فقط منحصر در یک مجرا نیست. ما یکی از آنها را می بینیم که الآن این درخت سبز می شود باغبان می کارد یک نهال بوده بعد بالا می آید این یکی از آنهاست. هزاران هزار پدیده داریم که این پدیده‌ها از دیدگان ما غائب است و پدیده خارج است، مگر نباید مبانی فلسفی ما براساس حقایق و عینیت تکوینی خارجی باشد؟!

نقد نظریه علامه طباطبائی در مسئله علیت

وقتی علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه -

در مسئله علیت به این نقطه می رسد که علیت فقط برداشت زمان است ولی نفس آن حقایق عرضیه که عبارت از تبدل جوهر به جوهر دیگری تا وصول به آن فعلیت است باید باشد،^۱ وقتی به این نتیجه

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۷۵.

می‌رسد از کجا می‌رسد؟! از همین برداشتی که نسبت به وقایع خارجی که انسان پیدا می‌کند و می‌خواهد این وقایع خارجی را در ماوراء الطبیعه تسری بدهد می‌رسد ولی وقتی که انسان از دیدگاه دیگری می‌خواهد به این قضیه نگاه کند و خودش مشاهده می‌کند یا خودش تجربه می‌کند یا خود آن شخصی که می‌خواهد نظریه بدهد تجربه این مسئله را می‌کند و یک خارق عادت از او سربزند یا اینکه نه، خودش مشاهده می‌کند و مطلب را می‌فهمد و یا اینکه از او سؤال می‌کند و به کُنه مطلب می‌رسد که قضیه این طور نیست و اصلاً تبدل جوهر به جوهری نیست، تبدل یک جوهر به جوهر دیگر است همین! دیگر بین این دو فاصلی نمی‌تواند بیفتد آن وقت از اینجا پی می‌برد به اینکه در تحقق اعیان خارجی برای رسیدن به یک فعلیت و یک صورت، نیاز به حصول جواهر **متدرجه الحصول** نیست. الآن یک مرتبه یک نظریه فلسفی زمین تا آسمان تغییر پیدا می‌کند. این از کجا پیدا می‌شود؟! وقتی که این را می‌بینی این را هم بین نه اینکه تنها این را ببینی! این را هم بین، این را هم بین، این را هم بین!

امام رضا علیه السلام که به صورت اسد بر قماش
 اشاره می کند،^۱ امام رضا چه می کند؟ آیا سلسله طولیه
 را طی می کند [یا] سلسله عرضیه را [طی می کند]؟
 عرضیه کجا بود؟! خاکی نیست، صورتی نیست،
 مسئله ای نیست و هیچی نیست! اگر به امام رضا
 بگویند: این صورت را تو خلق کردی ...، آیا **نعوذ**
بالله حضرت بالأخره نسبت به فعلی که انجام می دهد
 شاعر هست یا نه؟! خودش شاعر بر این است که
 این اراده او اولاً به چه تعلق گرفته است و ثانیاً به چه
 چیزی و **هَلُمَّ جَرّاً**. اگر از حضرت سؤال کنی - من
 دارم از طرف حضرت جواب می دهم! - حضرت هم
 می گویند: من یک اراده بیشتر نکردم و این صورت را
 تبدیل به عینیت کردم تمام شد!

*تلمیذ: تبدیل آن مضغه و علقه که قرآن ناظر به آن است، قرآن در اینجا چه مطلبی را
 می خواهد ارائه بدهد؟*

استاد: می خواهد سیر تکوینی اش را بگوید.

تلمیذ: نسبت به شیر که سیر تکوینی نیست!

استاد: خب آن یکی و این هم یکی!

تلمیذ: قرآن می خواهد یک قاعده کلی ارائه کند.

استاد: آن قاعده کلی چیست؟

تلمیذ: البته من مؤید نیستم، از باب اینکه خود قرآن دارد این بحث حرکت [را مطرح

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع
 شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

استاد: اگر می‌خواست قاعده کلی ارائه کند
 نمی‌آمد قضیه حضرت عیسی علیه‌السلام را بگوید:
 ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾^۱ کجای این
 قاعده کلی است؟! اتفاقاً می‌خواهد خرق قاعده کلی
 کند. یا در قضیه آدم که نمی‌آید این قضیه را مطرح
 کند ﴿فَإِذَا سَوَىٰ تَهُ وَنَفَخَ تٌ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا
 لَهُ سَجِدِينَ﴾^۲.

تلمیذ: آنجا می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد چه مطلبی را ارائه بدهد؟

استاد: سیر حرکت نفس از عالم جمادی به سمت
 عالم انسانی، می‌خواهد این را در اینجا بیان کند که
 این نفس قدرت و قابلیت این را دارد که از یک
 وجود غیرمتحرک به حیات حیوانی، کم‌کم متبدل
 شود تا به آن مرتبه انسانی برسد.

تلمیذ: نفس ناطقه‌ای که نبوده است!

استاد: چرا نبوده است؟!

تلمیذ: یعنی نفس ناطقه با نطفه بوده است؟

استاد: نفس ناطقه، نطفه بوده است دیگر! نفس

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹۹:

«تحقیقاً مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است.»

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. افق وحی، ص ۱۵۷:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه
 استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم آنگاه در برابر او
 سجده آورید.»

ناطقه همان نطفه است که در سیر این قضیه به اینجا می‌رسد.

صحبت ما در همین روزها در این بود که وقتی شما مسئلهٔ زمان را بردارید، تمام این حقایق خارجی در اینجا به صورت یک امر ثابت درخواهد آمد؛ همان که قرار است راجع به آن صحبت کنیم. آن امر ثابت از یک حقیقتی که در طول این سیر، نهایتش اوست نشئت می‌گیرد ولی ما آن نهایت را نمی‌بینیم بلکه قدم اول را می‌بینیم و بعد باید برای قدم دوم که علقه است منتظر بشویم و بعد برای مُضغه منتظر بشویم و همین طور ﴿فَكَسَوْنَا آلَ عِزْمَ لَحْمًا﴾^۱ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ^۱ باید برای دیدن اینها به انتظار بنشینیم.

حالا در خود نفس الامر هم الآن این مسئله معدوم است یا اینکه این مسئله در خود نفس الامر محقق است؟ خدا می‌خواهد در اینجا بفرماید: آن حقیقت ثابتِ نفس‌الأمری چطور در بستر زمان و چطور در

^۱ .سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴: «و روی آن استخوانها گوشت پوشانیدیم و سپس او را به خلقت دیگری انشاء کردیم.»

بستر مکان و چطور در بستر اعیان خارجیہ مراتبی را طی می کند. این یک مسئلہ هست. از آن طرف ارادہ او ہم نسبت بہ مسئلہ و امر دیگری هست. این امر بہ این مسئلہ **متدرج الحصول** در بستر زمان تعلق می گیرد. یک مطلبی ہم بالاتر از این است کہ

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ وقتی امر بہ مادہ «کن تکوینیہ» تعلق بگیرد، این «کن تکوینیہ» آن «یکون تکوینیہ» را بہ دنبال دارد و بدون اینکه این مقدمہ طی شود، ہر دو یک ارادہ هست؛ یک ارادہ از تبدل یک صورت بہ صورت دیگر بدون فاصلہ صورت دیگر است و یک ارادہ [ارادہ] از تبدل یک صورت بہ صورت دیگر با

طیّ آلاف من الصور العینیّۃ و صور الخارجیہ است، ہر دو یکی است و ہر دو یک مسئلہ است. اتفاقاً این مسئلہ برای این مطرح شدہ است تا انسان ارادہ و قدرت مشیت خدا را در یک طریق نداند؛

۱. سوره یس (۳۶) آیہ ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست کہ امر خدا آن است کہ زمانی کہ ارادہ کند چیزی را، بہ او می گوید هست شو، پس هست می شود.»

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱. ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي

شَأْنٍ﴾ یعنی «فی کلّ دورِ هو فی شأن» امروز به

این نحو است و فردا به نحوه دیگر است و هر دو در

واقع یکی است و این مسئله نسبت به این قضیه

است.

این معجزه امام هم باید در طیّ این مطالب

فلسفی بیاید، این واقعه بیاید و این مسئله تجرد و

اینها بیاید لذا من یک طرحی که در این مسئله دارم -

اگر یک قدری و کمی از مسائل که در دست داریم

تخفیف پیدا کند - در اینجا خلاصه به یک شکل

دیگری به طور کلی فلسفه و عرفان نظری مطرح

می شود اصلاً غیر از آنچه که در این ۱۴۰۰ سال

مطرح بوده است یعنی یک فلسفه عینی و یک فلسفه

ملموس که انسان این فلسفه و مبانی را با وجود

خودش حس کند یعنی مشهود و وجدانی او بشود و

به او اطمینان ببخشد و صرفاً مسائل خشک و جامد

نباشد، چه در عرفان نظری و چه در عرفان [عملی]!

^۱ . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

منتها در مسئله عرفان نظری باید به مبانی و مدارک و مراجع‌ای مراجعه کرد که آنها مقطوع و معلوم هستند و در آنجا به هر چیزی نمی‌شود تمسک کرد و یک‌قدری قضیه‌اش مشکل‌تر و دقیق‌تر می‌شود چون در مباحث شهود و کشف و اینها می‌رود که آنجا باید ملاحظات خاصّ خودش را داشته باشد، این یک مسئله نسبت به این بود.

لزوم تحول در بیان مسائل فقهی

و اما مطلب دیگری که بعداً مورد نظر من بود و کم‌کم همین‌طور پیش آمد این بود که نسبت به مسائل فقه هم قضیه همین است یعنی وقتی که یک مرجع و مجتهدی می‌خواهد یک مسئله فقهی را بررسی کند نباید فقط صرفاً روایت را ببیند یا صرفاً یک مبنا یا اصولی را مدّ نظر قرار بدهد یا صرفاً آیه‌ای را [بررسی کند] بلکه باید ملاک و مناط حقیقت این مبنا یا تکلیفیه برای این مجتهد روشن و مشخص بشود و بعد با آن ملاک بتواند در مسائل نسبت به یک مطلبی فتوا بدهد و اجتهاد کند. ولی لازمه آن این است که به جوانب و اینها بتواند اطلاع داشته باشد. جای این مطلب خالی بود یعنی جای این

قضیه خالی است که چطور انسان می تواند این مسئله را دریابد؟ انسان می تواند مسائل مختلفی را ببیند. فلان شخص در فلان جا باینکه عالم بود این طور حکم کرد و در فلان قضیه طور دیگری [حکم کرد]. همین مسائل شخصیه‌ای که ما در روایات داریم و بسیاری از مواردی که ما در اخبار مشاهده می کنیم، اینها همه به همین قضیه برمی گردد یعنی به اینجا برمی گردد که ما فقط صرفاً یک ظهوری را می بینیم و یک قضیه و مسئله‌ای را می بینیم و بعد می خواهیم آن را گسترش بدهیم و از آن حکم کلی استنباط کنیم درحالی که اگر اطلاع داشته باشیم [این طور عمل نمی کنیم]!

ما الآن مشاهده می کنیم افرادی از بزرگان مثل مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هستند که اینها مطالب مختلفی نقل می کنند و چه بسا متضاد! همه اینها برای چیست؟! فرض می کنیم که همه اینها درست است یعنی واقعاً این منقول صحیح بوده ولی صحبت در این است که چون توجه‌ای به فضای موجود نداشتند و با روایات و خصوصیاتشان

آشنایی نداشتند، این مسئله را به همه افراد سرایت می‌دهند و می‌گویند که ما با آقا در فلان مجلس شرکت کردیم و ایشان به صاحب‌خانه گفتند: شما فلان کار را انجام بدهید. [صاحب‌خانه] سؤال کرد که اشکال ندارد؟ ایشان گفتند: نه خیر هیچ اشکالی ندارد! درحالی که در فلان جا می‌گویند: نه، یعنی از همین قضیه سؤال می‌شود، می‌گویند: نه، نباید انجام بدهید! خب این تناقض است! درحالی که در این‌گونه مطالب بنده خودم بودم، چرا از دیگری بگویم؟ بنده خودم در بسیاری از موارد بودم و می‌دیدم. الآن این موضوع، موضوعی است که شرایطی که این مسئله در آن شرایط قرار دارد، اقتضای این مسئله را می‌کند. اگر ما هم یک هم‌چنین اشرافی داشتیم در یک هم‌چنین شرایطی ما هم هم‌چنین حکمی می‌کردیم. رسیدن به این مطالب، محل و جایی برای صحبت و تأمل و اینها دارد.

جواز خراب کردن موقوفات به خاطر توسعه حرم امام رضا علیه‌السلام

در [رساله اجتهاد و تقلید] قضیه رفتن آن عالم در مشهد - در زمستان بود و خودم آنجا بودم - که راجع به وقف و آن مساجد و مدرسه‌های خیرات‌خان که

وارد در حرم و صحن و اینها شد سؤال کرد هست. ایشان این طور جواب دادند که وقتی زوار امام رضا علیه السلام احتیاج به مکان دارند، باید این مکان برای آنها حاصل شود. **طیّ المکان** که نداریم تا توسعه در مکان پیدا شود و این مدرسه پانصد متر جایش را عوض کند! ^۱ یک زلزله بیاید و زمینش را بردارد و به آنجا ببرد و یک زمین دیگری جایگزین آن شود، این را که نداریم! مدرسه سر جایش هست و الآن زوار امام علیه السلام در مضیقه هستند و وقتی که در مضیقه هستند، چطور می شود که اینجا این زوار در مضیقه باشند و مسئله هم مسئله وقف باشد؟! یک مجتهد عادی باشد می گوید: آقا وقف است و حرام است، فوقش زیارت امام رضا علیه السلام مستحب است!

یک کسی در یک جا بود و می گفت: نماز جمعه واجب است و زیارت امام مستحب است یعنی زیارت امام نروید! در یکی از این شهرهای جنوب بود. می گفت: زیارت امام مستحب است ولی نماز

^۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۲.

جمعه واجب است، بلند شوید و به نماز جمعه
بیایید! یکی هم مسائل را این طوری بیان می کند!
در حالی که آن کسی که به حاقّ دین رسیده باشد امام
را اصل می داند! امام رضا اصل است و نماز، روزه،
وقف، جهاد، حج، زکات و خمس فرع است! اصل
امام رضاست، این اصل است! نماز و حج باید بر
محوریت این اصل شکل خودش را پیدا کند! امام
رضا را عرض کردم نه بنده و امثال بنده، نه خیر! بر
محوریت امام رضاست که حج، زکات، نماز و صوم
باید جایگاه خودش را پیدا کند، همه اینها بر
محوریت امام رضا و امام زمان علیهما السلام است
که باید [جایگاه خود را] پیدا کند و آن اصل می شود
و همه فروع می شوند! وقتی همه فروع شد
خب فرع مترتب بر اصل است و اگر در یک جا برای
اصل یک حکم خاص پیش آمد، فرع هم متأثر
می شود.

ببینید این را ایشان می فهمد و او دارد چه
می گوید؟! او فقط کتاب لمعه را باز کرده است و
بابُ الْوَقْفِ يَحْرُمُ تَبَدُّلَ الْوَقْفِ فِي غَيْرِ الْوَقْفِ
الشَّخْصِي مِنْ مَوْقِعٍ إِلَى مَوْقِعٍ أَبَدًا را خوانده است!

دیگر هیچ چیزی نخوانده است، نه از امام رضا سر
درمی آورد و نه می داند که... بلکه [فقط می گوید:]
وقف دو گونه است؛ یک وقف عام داریم و یک
وقف خاص؛ در وقف خاص تبدل جایز است و در
وقف عام به هیچ وجه من الوجوه جایز نیست! خشک
و جامد جلو آمده اند و بعد هم از آن طرف نگاه
می کند و می بیند روایت داریم که پیغمبر فرمودند:
«پاره تن من در طوس هست و هرکسی او را زیارت
کند بهشت بر او واجب می شود یا ثواب [حج]
می دهند»^۱ نگفته که واجب است! گفته که هرکسی
[امام رضا را] زیارت کند خدا به او ثواب می دهد
پس این مستحب است و آن تصرف در وقف حرام
می شود، زیارت امام رضا علیه السلام مستحب
می شود! بنابراین در این صورت این مستحب
نمی تواند با واجب تقابل کند پس وقف، زیارت امام
رضا را کنار می زند! معنای کنار زدن چیست؟

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، باب ثواب زیارة النبی و الأئمة صلوات الله علیهم أجمعین، ص ۵۸۵:

«و قال رسول الله صلى الله و علیه وآله و سلم: **”سَتَدْفَنُ بَضْعَةً مِنِّي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ لَا يَزُورُهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ“**»

نه اینکه معنایش این است که زیارت به طور کلی نیست؛ یعنی آن فضایی را که برای التجاء و رجوع مردم هست، آن فضا را سلب می‌کند و زوار در مضیقه و ناراحتی قرار می‌گیرند! واقعاً اگر الآن وضعیت حرم‌ها مثل همان وضعیت زمان شاه بود که ما می‌رفتیم، با این ارتباطات اصلاً مگر امکان [زیارت] بود؟! چطور مردم می‌توانستند از درون مسجد گوهرشاد بیایند و بروند؟! آن موقع که ما می‌رفتیم اصلاً وسایلی نبود و مردم [زیاد نبودند]، ما با چه فشاری می‌رفتیم و این فاصله بین دو صحن را طی می‌کردیم! مگر با آن امکنه و با آن طُرقات و با آن فضا امکان داشت که این جمعیت از ایران، سعودی، کشورهای دیگر و از خارج، همه اینها برای زیارت امام رضا بیایند و بتوانند بروند و در فشار قرار نگیرند؟! چه کسی گفته است که زائر باید در فشار قرار بگیرد؟! باید بهترین امکانات را برای زائر امام رضا علیه‌السلام قرار داد! باید جا داد؛ باید به زائر امام رضا مجانی جا داد! باید مجانی غذا داد! اینها برعهده حکومت اسلام است که زائر ائمه را این طور تجلیل کند! امام رضا کم پول ندارد، تا بخواهید پول

دارد و اینها همه برای زوار و آن کسانی است که [به زیارت] می آیند! باید حکومت زوار ائمه را اسکان و غذا بدهد و بهداشت آنها را انجام بدهد. حالا مسافرت‌های دیگر [نیازی به این کار نیست]؛ طرف می خواهد تایلند برود خب هر غلطی می خواهد برود بکند به جهنم! ولی برای کسی که می خواهد به زیارت امام رضا و امام حسین علیهما السلام و زیارت مکه و مدینه برود مسئله فرق می کند، خیلی فرق می کند! می فهمید چه می گویم؟! متوجه هستید؟! حاکم اسلام باید برای اینها ایجاد رفاه کند نه اینکه بیشتر از آنها پول بگیرد! [بگوید:] حالا که دارند [زیارت] می روند پس بیشتر پول بگیریم و مسائل را [سخت تر] کنیم. اینها باید در صدد احیاء و تعظیم شعائر ولایت قرار بگیرند چون همه هستی ما صاحب الزمان و صاحب الأمر و مظاهری است که در این ولایت قرار گرفته است در بقاع ارض قرار گرفته است؛ یک مقداری در عراق و یک مقداری در اینجا؛ امام رضا، حضرت معصومه سلام الله علیها، حضرت عبدالعظیم حسنی و سایر امکنه‌ای که در

اینجا هست. حضرت عبدالعظیم حسنی که حضرت

[در مورد زیارت ایشان] می‌فرماید: **«مَنْ زَارَ**

عَبْدَ الْعَظِيمِ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا»،^۱ این

[روایت] از امام و از معصوم آمده است، این مسئله

و قضیه شوخی نیست! اینها چیزهایی است که

برعهده حکومت اسلام است؛ اینکه بیاید و اینها را

رشد و ترویج بدهد و مسئله ولایت را در نفوس زنده

کند! باید بهترین امکانات را در اختیار زوار امام رضا

قرار بدهد. [قیمت] بلیط هواپیمای مشهد باید از

همه هواپیماها کمتر باشد تا افراد به آنجا بروند!

می‌خواهید اضافه کنید، بلیط‌های مسافرت‌های

خارج و ولنگ و وازی‌ها را اضافه کنید، هرچه

می‌خواهید اضافه کنید بکنید! برای امام رضا را باید

کم کرد! باید بهترین قطارها را برای مشهد قرار داد!

باید بهترین اتوبوس‌ها را برای آنجا قرار داد! نه اینکه

اتوبوس‌های [فرسوده را برای مشهد] بگذارند و آن

۱. کامل‌الزیارات، ص ۳۲۴، باب ۱۰۷؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۰؛ منتهی

الأمال، ج ۲، ص ۳۹۱:

«عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَيْنَ كُنْتَ؟ فَقُلْتُ: زُرْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: «أَمَا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

[خوب‌ها] را برای اصفهان و شیراز و نمی‌دانم آن چیزها قرار دهند.

ببینید دیدگاه چقدر تغییر می‌کند و چقدر باید عوض شود! حالا چندتا هم زیارت نمی‌روند خوب نروند! برای چندتا که آدم [این‌طور نمی‌کند]، مسئله این است! اگر برای فقیه این دیدگاه حاصل شود آن‌وقت این قضیه در همه استنباطاتش فرق می‌کند، فقط اختصاص به مدرسه خیرات‌خان و توسعه صحن‌های امام رضا علیه‌السلام پیدا نمی‌کند.

در همان زمان سابق یادم هست وقتی که «ولیان»^۱ آمده بود و تخریب می‌کرد بسیاری از افراد علیه اینها اعتراض کردند. یک دفعه پیش مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آمدند و گفتند که ولیان آمده و خانه‌ها و وقفی‌ها را تخریب کرده است. ایشان فرمودند: پس این صحن و سرای امام رضا چطور باید توسعه پیدا کند؟! از آسمان که نمی‌شود بیاید! باید زمین اضافه شود و همین زمین باید [وسیع]

^۱ «عبدالعظیم ولیان» زاده ۱۳۰۴ در تهران، فوت ۱۳۷۳ در آمریکا، وزیر تعاون و امور روستاها، وزیر اصلاحات ارضی و مدتی استاندار استان خراسان و نایب‌التولیه استان قدس رضوی در زمان پهلوی دوم بود. (محقق)

شود! بله، حالا به خاطر اینکه وابسته به دستگاه بود، به او فحش هم می‌دادند! حالا اگر ما در این زمان باشیم نباید همین کار را انجام بدهیم؟! باید نفس این کار را انجام بدهیم، اگر نکنیم چه کار کنیم؟! پس چه توسعه‌ای پیدا کند؟! پس چگونه توسعه پیدا کند؟! بالأخره این هم یک مسئله است. مسائل اجتماعی و اینها که دیگر آن و این نمی‌خواهد، باید این مسائل انجام شود! این قضیه، قضیه‌ای است که به طور پراکنده مطرح شده است.

شرایط امام جمعه

من یک هم‌چنین طرحی را دارم ولی نخواستم در کتاب صلاة جمعه مرحوم آقا - چون بالأخره اولین چیز [چاپ] بود و برای ایشان بود - این قضیه را اعمال کنم لذا حواشی که در آنجا زدم، همه فقط صرفاً حواشی فقهیه هست. البته در لابه‌لای آن‌هم اگر ببینید مسائل مربوط به آن چیزها مطرح شده است؛ امام جمعه باید چه بگوید و چه مسائلی را مطرح کند و در مسائل اخلاقی چه باید بگوید، آنجا یک مطالبی را خلاصه گفتیم که [امام جمعه] باید مستقل باشد و از خودش باید چیز کند و نباید مطالبی

را بر او تحمیل کرد بلکه باید خودش از روی فهم خودش و از روی اطلاع خودش آنچه را که صلاح می‌داند؛ صلاح افراد و صلاح جامعه و صلاح ابقاء حکومت اسلام می‌داند را بیان کند. آنجا مطالبی را عرض کردم^۱ ولی باز خیلی جای صحبت داشت که حالا من آنها را برای بعد گذاشتم.

کیفیت سیر استنباط و اجتهاد

اگر خدا توفیق بدهد. این نکته‌ای را که عرض کردیم در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که در دست [چاپ] داریم اعمال می‌کنیم البته اینجا هم جایش خیلی زیاد است منتها حالا إن شاء الله تا خدا چه موقع به ما این توفیق را بدهد که بتوانیم. واقعاً این مسئله اجتهاد و تقلید خیلی فکر مرا گرفته است و با توجه به سایر کارها و مسائل دیگر همین‌طور مانده است و حالا دیگر اگر خدا بخواهد این را بیان کنیم. خیال می‌کنم این به این نحوه و به این کیفیت یک تلنگری خواهد زد و شاید یک تکانی به نحوه سیر و کیفیت سیر استنباط

^۱. ترجمه صلاة جمعه، ص ۵۱.

و اجتهاد بدهد و از نقطه نظر کیفیت اطلاع مجتهد بر مبانی و ورود در مطلب که از کجا وارد شود و ورودی کجا باشد و خروجی کجا باشد خیلی تأثیر دارد. یک دفعه ممکن است بیان یک قضیه و یک حکایت به طور کلی در مقام استنباط برای آن مجتهد اصلاً نتیجه را چیز دیگری حاصل کند و بعد هم دیگر ولنگ و وازی‌ها و اینها این قدر به وجود نمی‌آید و کار کمی حساب و کتاب و نظم پیدا می‌کند.

تلمیذ: به فرموده شما براساس شرایط وارد شده است مسئله‌ای که برای ما اتفاق می‌افتد یا خواهد افتاد باز هم لا تعد و لا تحصی است چگونه انسان می‌تواند قضایای کلیه را با محدودیت مدارک برای تمام اینها استخراج کند؟

استاد: «**الأمور مرهونة بأوقاتها**»^۱ ... تکالیف

و خود همین استنباط هم یکی از همین [امور] هست، مرهون به استعداد و اطلاع خود شخص هست. ما که نمی‌گوییم که معصوم هستیم، ما می‌گوییم: به قدر امکان نسبت به آن حقایق و حوادثی که در بیان این تکلیف از ناحیه امام علیه‌السلام دخیل بوده است اطلاع پیدا کنیم، ما می‌خواهیم این را بگوییم. و اما اینکه در نفس ملکوتی امام علیه‌السلام چه می‌گذشته است، ما که

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۹۳.

خبر نداریم امام برای چه این مطلب را فرموده‌اند و چه علتی داشته است که در اینجا این حکم را کرده‌اند، به آن میزانی که فرد بتواند اطلاع پیدا کند و برای او اطمینان پیدا بشود! اگر اطمینان پیدا نشد نباید بگویید، مگر مجبور است استنباط کند؟! چه کسی گفته است که هر شخصی که وسائل را باز می‌کند، برای مردم فتوا بدهد؟! تمام اینها فرض بر این است که انسان اطمینان قلبی پیدا کند بر اینکه این حکم و نتیجه‌ای که به آن رسیده است، نتیجه موافق با آن مکنون امام بوده است. حالا بر حسب آن فهم و سیر وجودی خودش! لعلّ اینکه بعداً این مسئله تغییر کند و بعد با گذشت زمان و پخته شدن بیشتر، دوباره رأیش تغییر پیدا کند. پس این همه اختلاف در فتاوا که هست برای چیست؟!!

تلمیذ: آنها که این قاعده را قبول ندارند!

استاد: خب ما هم همین طور و ما هم بر حسب همین! اگر ما بر همه امور اطلاع داشتیم دیگر حکم لا یتغیّر خواهد بود ولی نه، مجتهد با وضع فعلی و با شرایط فعلی و با نقائص فعلی، این چه روشی است؟ آیا روشی است که تا به حال بوده است یا این روش

است؟ این روش أقرب است، من نمی گویم که این
صد در صد منطبق هست بلکه می گویم: این أقرب به
واقع است و این چیزی است که تا به حال نبوده است
یعنی در کتب فقهی از اول فقط از کتاب طهارت تا
آخر دیات این حکم را نقل می کند و فتوا را نقل
می کند و بعد هم استدلال می کند حالا چه شرایع
باشد، چه جواهر باشد، چه لمعه باشد، چه خلاف
باشد یا هر چه می خواهد باشد این است که امام این
را فرموده اند و فلانی این را می گفته است و مسئله
این است! فقط نفس تکلیف و نفس حکم در این
کتابها گفته می شود، خشک! این کتاب و این
روایت، حالا یا روایات متضاد نقل می شود یا
نمی شود. تازه در جواهر همه را هم نمی آورد و
بعضی ها را می آورد، ایشان (صاحب جواهر)
گزینشی نقل می کند و بعد هم با آن کیفیت خیلی
ناقصی که خودتان می بینید که دیگر چطوری وارد
مسئله می شود، در همان جایی که جای عمق دادن
است یک دفعه می گوید: **و الله العالم** و مسئله را تمام
می کند و می رود و با یک تشکیکی قضیه ختم
می شود ولی اگر قرار باشد بر اینکه یک فقیهی

بخواهد **باب الطهاره** بنویسد دیگر در آنجا فقط یک روایت نقل نمی کند بلکه در آنجا وضعیت و کیفیت طهارت و آنچه که راجع به آن آمده است [را می آورد] که در همان طهارت و کسب طهارت و نظری که امام علیه السلام نسبت به طهارت دارد خیلی مسائل هست؛ موارد مختلف، کیفیت انفعال شیء که قلیل باشد، غیر قلیل باشد، از مایع ها باشد و کیفیت میعان. مثلاً اگر مایعی باشد یک فضله در آن بیفتد، همه مایع نجس می شود یا فقط یک محدوده خاص نجس می شود؟ میزان میعان باید چقدر باشد؟ آیا قابل تسری است؟ حالا این فقط طهارت است، چیزهای دیگر که حالا خیلی چیزهای مهمی است که انسان با توجه به برداشت امام از مسائل مختلف در باب طهارت به دست بیاورد که اینکه حضرت می فرماید: انفعال، منظور از انفعال چیست؟ منظور از قلیل بودن چیست؟ منظور از میعان چیست؟ میزان غلظت میعان به چه نحو است؟ اینها همه چیزهایی است که یک دفعه ممکن است مسئله برای انسان یک حکم خلاف آنچه که تا به حال مطرح بوده است را

حاصل کند و این به چه می ماند؟ این وابسته به این است که انسان نسبت به قضایا، حوادث، پدیده‌ها، مطالب [چگونه عمل کند و] خودش و کیفیت برخورد بزرگان با این گونه مطالب به چه نحو و به چه کیفیت است؟ مسئله این است!

الآن اگر یک فضله در آب بیفتد همه می گویند: آب نجس است و برنج هم نجس است چون این در همه سرایت کرده و تمام شده رفته است! درحالی که در واقع قضیه این طور نیست و فقط یک محدوده خاص خودش را دارد و بقیه پاک است. حالا به دست آوردن این مسئله [مهم است]! گاهی اوقات انسان ممکن است خودش از یک مسائل شخصی به یک نتایجی برسد و از تجربیات شخصی خودش با افراد به این مسئله برسد. پس آن وقت نشان می دهد که آنچه که در روایات هست که اگر دارد: همه نجس است، آن چیز دیگری بوده است. و عین اینکه ما الآن داریم مشاهده می کنیم نبوده است، آن یک ضربان و انتشاری داشته و چیز خاصی نبوده است. این بینش و انبساط فکر به واسطه یک اشرافی به وجود می آید که این اشراف، ملزوم اطلاع بر

حوادث و قضایایی است که در ارتباط با این مطلب می‌تواند قرار بگیرد.

تلمیذ: این دیگر فوق کلام امام است!

استاد: نه نه، عین کلام امام است! کلام امام در

این زمینه بوده است، ما کلام امام را نفهمیده‌ایم!

تلمیذ: شما اصالة الإطلاق با وجود مقدمات حکمت را جاری نمی‌کنید!

استاد: یکی از مقدمات حکمت عدم البیان است

در صورتی که ما می‌گوییم: در آنجا بیان هست منتها

بیان از دیدگاه شما مخفی است. وقتی که در قضیه

علی بن یقظین امام علیه‌السلام به او دستور می‌دهند

که به این کیفیت عمل کن،^۱ شما در اینجا چه مطلبی

را استنباط می‌کنید؟ افراد دیگر باشند می‌گویند: یک

واقعه شخصیه است، از آن طرف هم او

موسی بن جعفر علیهما‌السلام است و ما نه اطلاع

داریم و نه هیچی، در اینجا تقیه است و تقیه هم

خلاف **ما أنزل الله** است و **ما أنزل الله** فقط بر حسب

آن است که شیعه دارد انجام می‌دهد و در آنجا

به خاطر حفظ دماء، امام بر خلاف **ما أنزل الله** به نحو

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۲۸۸؛ منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۲۷۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی، ص ۱۰۷.

موقت در اینجا حکم خلاف را تشریح فرموده است!
وقتی که آن مسئله تمام شد، آن به حالت اول و به
کیفیت اول برمی گردد، این آنچه گفتیم. و دیگر قابل
تسری و قابل چیز نیست و این مسئله مربوط به امام
است.

اگر در همین مسئله دیدگاه شما نسبت به این
مسئله تقویت شد، اصلاً خودتان می توانید موارد
دیگری را استنباط کنید! نه فقط در اینجا، در فلان
قضیه فلان زن می خواهد فلان کار را انجام بدهد،
[می گوید:] حالا در این موقعیت اشکال ندارد! فلان
مرد، می خواهد فلان کار را انجام بدهد، [می گوید:]
در اینجا عیب ندارد! اینکه دیگر علی بن یقین و
هارون نیست. مجتهد با توجه به آن ملاکی که در
کیفیت وضو به دست می آورد، در اینجا خود او
می تواند مواردی را که اگر امام علیه السلام هم بودند
این طور دستور می دادند، او می تواند به آنجا برسد
البته باید نسبت به این قضیه اطمینان پیدا کند.

تلمیذ: فرقی با قیاس کمی خطرناک می شود!

بررسی مسئله عرف

استاد: آنجا دیگر بله، آنجا دیگر باید در این
مسئله مراعات کرد و به آن ملاک رسید و بعد از اینکه

انسان به آن ملاک رسید، می‌تواند این مسئله را با قیاس فرق بگذارد و جدا کند، اگر برسد! لذا قبل از اینکه به آنجا برسد نمی‌تواند انجام بدهد من نگفتم که...! لذا گفتم که هرکسی نمی‌تواند وسائل را باز کند و فتوا بدهد ولی کسی که این مجرا و این جریان را طی کند با این سرمایه‌ای که دارد و با حفظ آن اصول، می‌تواند به آن اطمینان برسد.

تلمیذ: ولو عرف این را متوجه نشود! مثلاً از لحاظ باطنی کسی به آن اتحاد وجودی با امام رسیده است و می‌گوید: من مطمئن هستم که این منصوص العلة است و علت حکم برای من این است ولو اینکه عرف برداشتی از این روایت ندارد!

استاد: [عُرف برداشتی از این روایت] نکند!

تلمیذ: آن مسئله شخصی نمی‌شود؟

استاد: نه!

تلمیذ: این استنباط ماست چون من به یک مقام عرفانی [رسیده‌ام]!

استاد: خود عرف این را از ما می‌گیرد! ما داریم

برای عرف تکلیف تعیین می‌کنیم. عرف بر این اساس

جلو آمده و به اینجا رسیده است. مثلاً الآن در عرف

قبل از اینکه ما بخواهیم این مسائل را این طور واضح

مطرح کنیم، عرف از مسئله کافر چه می‌فهمد؟ از

مسئله طهارت نصاریٰ چه می‌فهمد؟ ما این را برای

آن تعیین کردیم!

زمان شاه شخصی یک مسیحی در منزل آورده

بود، وقتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

می‌خواست برود، [آن شخص] آرام به مرحوم آقا گفت: آقا دستتان را آب بکشید مثلاً مصافحه کرده بودند. این آدمی که [مغازه‌دار] است چه می‌فهمد؟! این عرف است و ما برای این عرف تعریف کردیم که مسیحی و یهودی نجس است! وقتی که ما فرهنگ را عوض کنیم، عرف هم عوض می‌شود و دیگر هم چنین فرهنگی نخواهد داشت.

تلمیذ: فرمایش سابق شما بر این بود که احکام باید بر اساس عرف صادر شود.

استاد: نه این مسائل عرفی آن‌طور نیست، آن دوتا است! مفاهیم عرفی و سلاست آن و همان متفاهم و اینها، چون رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم با عرف صحبت می‌کند. این قضیه فرق می‌کند، این ملاک احکام است.

تلمیذ: آیا عرف در تشخیص موضوع مثل تشخیص جرم مجرم دخالت دارد؟

استاد: بله!

تلمیذ: پس نظر حضرت عالی غیر از آن چیزی هست که الآن مرسوم است؟

اهمیت مسائل فقهی در اعراض و دماء و نفوس

استاد: بله! اصلاً خیلی مسائل زمین تا آسمان تغییر می‌کند! زمین تا آسمان تغییر می‌کند! قضیه فقط به نماز و روزه ختم نمی‌شود بلکه به دماء و نفوس و اعراض برمی‌گردد. آنجاها را می‌خواهیم چه کار کنیم؟ صاف بگویید: فلانی اعدام! یعنی چه

اعدام شود؟! تا یک حرف می زند، [می گویند:] مرتد و محارب است. یعنی چه؟! این ﴿الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ﴾^۱ از کجا درمی آید؟! ﴿يُحَارِبُونَ اللَّهَ﴾ لا يُحَارِبُونَ! و همین مسائل است که صدای همه درآمده است! خیلی قضایا ...! هرکسی دارد فتوا می دهد! هرکسی دارد نظر می دهد! هرکسی حکم تعیین می کند! طرف ریش روی صورتش درنیامده است و دارد حکم بیان می کند و فتوا می دهد!

الآن یکی از مسائلی که هست این است که دو نفر بیایند کار خلاف انجام بدهند و به شما بگویند. آن می گوید: بله و این هم می گوید: بله، می گوئیم: این خودش دارد **أربع مَرَّات** اقرار می کند و برای خدا یعنی از ترس قیامت این کار را می کند! مثل آن زنی که پیش امیرالمؤمنین رفت،^۲ کسی مجبورش نکرده بود خودش رفت ولی امیرالمؤمنین نگاه می کند و می بیند که این عقوبت برای این نیست و به این سیما نمی خورد! این آن چیزی است که مجتهد

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳۳:

ترجمه: «کسانی که با خدا [و پیامبر] نبرد می کنند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۶.

باید بفهمد که این قیافه به این می خورد یا نمی خورد!
گرچه آمده، گرچه خودش تقاضا کرده، گرچه
خودش اقدام کرده است و گرچه خودش طلب
می کند! یا آن جوانی که آمده و می گوید: مرا از آتش
رها کن! اینها چیزهایی است که اگر ما باشیم
می گوئیم که چهار مرتبه خودش آمده و شهادت داده
است! دفعه چهارم هم که واجب است او را عقاب
کنیم. اما اگر من باشم یکی از این موارد اگر بیاید
[بگوید:] فلان است. باید یک نگاه کنیم و دوتا کلمه
صحبت کنیم. به او این را می گوئیم که این دفعه اگر
آمدی و خواستی شهادت بدهی، تو را حد می زنم!
اصلاً من او را از ادای شهادت نگه می دارم که به دفعه
دوم نرسد! نه اینکه حالا بلند شو برو، این حرفها
چیست که می زنی! چون ممکن است کار دست
خودش بدهد و بعداً یک جای دیگر برود و فلان کند
و چه کار کند یا مسئله را یک طور دیگر [مطرح کند].
چهار دفعه هم شهادت داده است، خب چهل دفعه
شهادت بدهد! وقتی که این بر او مترتب نیست،

۱. همان، ص ۲۰۱.

چهل دفعه هم شهادت بدهد! دیگر هر چه می خواهد انجام بدهد و اصلاً در روزنامه چاپ کند. [می گویم:] برو بابا! چرا؟ چون باید دید که این در چه وضعیتی بوده و حالش چه بوده و چه جهتی برای او پیش آمده است؟ توانسته خودش را کنترل کند یا نتوانسته است؟ آقا زمین تا آسمان مسئله هست! همین طوری هر کسی را که کاری انجام بدهد نمی زنند و نمی کشند! قضیه به همین راحتی که نیست.

اینها آن چیزهایی است که از لابه لای مطالب و تاریخ و ارتباط انسان با بزرگان به دست می آید؛ توضیحاتی که ممکن است بعضی از بزرگان بدهند و وقایعی که ممکن است نقل کنند و تجربه ای که ممکن است برای انسان پیدا شود. اصلاً یک دفعه می بینی فهم یک فقیه نسبت به یک مسئله یک طور دیگر و یک قسم دیگر است و من می دانم مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مطالبی داشتند که حتی تا آخر عمر هم بیان و اظهار نکردند و من هم نگفتم! منتها اگر زمینه ای پیدا بشود یا مثلاً یک چیزی [شاید

بیان کنم!]

اینکه وقتی حضرت تشریف می‌آورند،

[می‌گویند:] **«یأتی بدینِ جدید»**^۱ به‌خاطر همین

قضیه است که طرف یک‌طور دیگر فکر می‌کرده

است و حالا می‌بیند که یک‌طور دیگر است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله علیه ...، ص ۲۳۱.